



حکایت های شیرین فارسی



تقصیر چه کسی بود؟

اسب مردی را دزدیدند. مردم کنار او جمع و از قضیه با خبر شدند. یکی گفت: «تقصیر خودت است. حتماً او را محکم نبسته بودی.» دیگری گفت: «تقصیر اصطبل دار است که در اصطبل را باز گذاشته بوده.» دیگری گفت: «تقصیر اسب است که به دنبال شخصی که صاحبش نیست، رفته.» آن مرد گفت: «پس با این حساب معلوم می شود، دزد هیچ تقصیری نداشته است.»

برگرفته از کلیات عبیدزاکانی

درد عجیب

مردی پیش حکیم رفت و می نالید. حکیم از او پرسید: «دردت چیست که این گونه می نالی؟» نادان جواب داد: «یک تار مو از ریشم درد می کند.» حکیم از او پرسید: «غذا چه خورده ای؟!» نادان جواب داد: «آب و یخ.» حکیم با عصبانیت گفت: «از این جا برو که نه دردت به دردها شباهت دارد، نه غذایت به غذاها.»

برگرفته از کلیات عبیدزاکانی

